

www.fdn.ir
<div><div>فهرست</div><div>فرهیختگان</div></div>
<div><div>فهرست</div><div>فرهیختگان</div></div>
<p>سیدجواد نقوی</p> خبرنگار گروه‌اندیشه

دغدغه زیست اصیل یکی از ویژگی‌های دوران متأخر فرهنگ غرب است. این ویژگی در حدود ۶۰ سال اخیر چنان گسترش یافته‌است که تیلور در کتاب عصر سکولار دوره متأخر فرهنگ غرب را «عصر اصالت» نام می‌گذارد. علی‌رغم پیشینه قابل توجه ایده‌آل اصالت در ایده‌پردازی‌های متفکران پیش از تیلور، ابعاد مختلفی از این مساله همچنان به نحو‌شایسته مورد بررسی قرار نگرفته است. تیلور در کتاب اخلاق اصالت، سعی می‌کند زوایای این مساله را بررسی کند و استلزامات زیست اصیل و نیز مبانی نظری‌ای را که این نحوه‌از زیستن بر آنها مبتنی است، بکاود. به‌طور مشخص، تیلور در این کتاب به سه مساله اساسی می‌پردازد: فردگرایی، عقل ابزاری و آزادی. در این بررسی، تیلور موضع انتقادی خود را حفظ می‌کند و سعی می‌کند نکات مثبت و منفی وضعیت فعلی را از نظر دور ندارد. از نگاه او، ما با وضعیت مطلوب فاصله بسیاری داریم و گام‌های بسیاری باید برای رسیدن به وضعیت مطلوب برداشته شود. او از سویی منتقد نسبی‌گرایی در اخلاق اصالت است و معتقد است که در فضای این اخلاق، افق‌های اهمیت از بین می‌رود و هیچ چیز مهمی غیر از انتخاب خود فرد باقی نمی‌ماند و این به معنای از بین رفتن اخلاق است. از سوی دیگر، معتقد است که در ایده‌آل اصالت درک مهمی از ذات انسان نهفته‌است که با در نظر گرفتن ملاحظاتی—چون سرشت گفت‌وگویی بشر—می‌تواند انسان را به سوی یک زیست غنی تر هدایت کند. نکته مهمی که در این میان وجود دارد این است که دغدغه زندگی اصیل تنها در مرزهای جغرافیایی غرب باقی نمانده است و حضور این ایده در کشورهای دیگری مانند کشور ما، به نحو چشمگیری افزایش یافته‌است. امروزه می‌توان ردپای ایده‌آل اصالت را در میان نظرپردازی‌های متفکران، توصیه‌های روانشناسی و مشاوره، فیلم‌ها و رمان‌ها و… به‌روشنی مشاهده کرد. توصیه‌هایی چون «براساس فهم خودتان زندگی کنید،» «از قلبت پیروی کن ا»، «مهم خواست توست و نه فضاوت دیگران»، نمونه‌هایی از رشد چنین تفکری است.

علاوه‌بر موضوع مهم این کتاب، نویسنده کتاب نیز فیلسوف برجسته‌ای است که به‌خوبی زوایای مختلفی‌این بحث‌را کاویده. چارلز تیلور یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان فعلی جهان است که در موضوعات مختلف ایده‌پردازی کرده‌است. در میان آثار او، بررسی هویت انسان مدرن، شکل‌گیری مدرنیته، وضعیت ایمان در عصر جدید و ساختارهای مطلوب سیاسی-اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به همین جهت با وحید سهرابی فر مترجم کتاب اخلاق اصالت و دین پژوه گفت‌وگویی را صورت دادیم که در ادامه می‌توانید مطالعه کنید.

۱۱۱

علت ترجمه کتاب اخلاق و اصالت چارلز تیلور توسط شما در این زمان چیست و چرا به این کار ورود پیدا کردید؟

من ایده‌های تیلور را برای جامعه خودمان مفید یافته‌ام. موضوعاتی که به آنها می‌پردازد و روش‌هایی که در آنها توجه دارد نوع و سنخ بحث‌هایی که ارائه می‌دهد می‌تواند با مشکلات و چالش‌هایی که در جامعه ما وجود دارد ارتباط خوبی برقرار کند. کتاب اخلاق اصالت از اخلاقی که برآمده از ایده‌آل اصالت است منسجم صحبت می‌کند و ما این مساله را در جامعه خودمان می‌توانیم به روشنی ببینیم. بعد از اینکه مفهوم روشن شود که اصالت چیست و اخلاق اصالت چیست، می‌توان دید که در بخش‌های مختلف جامعه ما این مساله روزبه‌روز طر می‌شود و جای اثری که این مدل اخلاق و این ایده‌آل اصالت را برجسته کند و بررسی عقلانی و فلسفی بر مبانی و خاستگاهش داشته باشد خالی بود. از این رو به نظر من رسید که این کتاب را ترجمه کنیم و قدمی باشد در راستای بررسی و ارزیابی وضعیت فعلی کشور خودمان.

تیلور سه عارضه را عارضه مدرنیته می‌داند. فردگرایی، عقل ابزاری و آزادی. در کتاب تک‌تک سعی می‌کنند به آنها بپردازد. تیلور پیش از همه به فردگرایی پرداخته و توجه داشته‌است. بعدها هم که از او مصاحبه‌ای منتشر شد، منظر تیلور از فردگرایی با توجه به اینکه نویسنده جزء جماعت گرامها محسوب می‌شود، همان دیدگاه ۱۹۹۱ است. او معتقد است آن شکل از فردگرایی می‌تواند ما را دچار مشکلاتی کند. در آخرین مصاحبه‌ای که از ایشان خواندم درباره فردگرایی با دیدگاه ۱۹۹۱ صحبت می‌کند. این فرد گرایی چیست که از ۱۹۹۱ تا امروز هست و تغییری نکرده است؟ یکی از نقدها عدم تغییر این مفهوم در بیش از دو دهه است. این شکل که او می‌گوید و تغییر نمی‌کند چیست؟

لزومی ندارد بگوییم فردگرایی باید در ۲۰ یا ۳۰ سال گذشته عوض شود. تیلور برداشت و تحلیلی از وضعیت و اتفاقات دارد. عصر اصالتی که او از آن یاد می‌کند به ۶۰ تا ۷۰ سال اخیر متوجه است. چیزی که از دهه ۶۰ میلادی به بعد کم کم زمینه‌ساز اصالت می‌شود، توسط تیلور ارزیابی می‌شود و تحلیل خود را ارائه داده‌است. لزومی ندارد که این تحلیل حتماً تغییر کند. اگر بشود شواهدی ارائه کرد که با این تحلیل سازگار نیست آن زمان می‌شود این تحلیل را به چالش کشید. او جزء جماعت‌باور هاست و برای چهارچوب‌های اجتماعی و نظم اجتماعی اهمیتی ویژه‌قائل است. به‌نوعی می‌شود گفت که آنها منتقدان لیبرالیسم هستند و یکی از نقدهای همیش بحث فردگرایی است که در برخی جاها بحث عنوان اتمیسم از آن یاد می‌کند. یعنی نگاهی که افراد جامعه را به صورت تک‌به‌تک و یک‌به‌یک از یکدیگر جدا می‌کند و جدا از هم تصور می‌کند که هر کسی در کیسول خود و در فضای خود منفرد زندگی می‌کند و تاجایی که به هم آسیبی نزیم و آزادی کسی، آزادی دیگری را محدود نکند، ترسیم می‌شود.

اما تیلور معتقد است اساساً اگر ما به انسان توجه کنیم و ابعاد وجودی انسان را نگاه کنیم موجوداتی اجتماعی هستیم. او بحث جالبی در مورد فلسفه حقوق دارد. در باب اینکه چه چیزی باعث می‌شود که ما صاحب حق نقلی شویم؟ چه چیزی باعث می‌شود انسان حق داشته باشد؟ او معتقد است حق از اینجا ناشی می‌شود که شما استعدادی برای شکوفایی داشته‌باشید و اینکه شما استعدادی برای شکوفایی داشته‌باشید به شما حق می‌دهد که آن استعداد را شکوفا کنید. بنابراین نقدی که به جریان اتمیستی و لیبرالیستی دارد این است که بخش مهمی از استعدادها ما آنهاپی است که در متن جامعه شکوفا می‌شود. حتی اگر ملاک را شکوفایی بشر بدانیم در یک اتمسفر و در یک چهارچوب‌های خاص است که آن استعدادها را اجتماعی و جدا از هم تصور می‌کند که هر کسی در کیسول خود و در فضای خود منفرد زندگی می‌کند و تاجایی که به هم آسیبی نزیم و آزادی کسی، آزادی دیگری را محدود نکند، ترسیم می‌شود.

بنابراین شما نمی‌توانید جامعه را همین‌طور رها کنید و به این سمت بروید که جامعه مهم نیست و به فرد اولویت دهید در مقابل جامعه. اساس نقد تیلور بر فردگرایی همین است که در فردگرایی‌ها در برابر چهارچوب‌های اجتماعی و فضای اجتماعی می‌شود و به فرد اولویت داده می‌شود و این قابل دفاع نیست. تیلور مقاله خوبی با عنوان اتمیسم دارد. این مقاله در کتاب زندگی فضیلت‌مند در عصر سکولار چاپ شده و مقاله‌ای خواندنی است.

تیلور وقتی می‌خواهد فردگرایی را نقد کند در ابتدای فصل مثالی از آن بلوم می‌زند. این متفکر مهم کتابی به نام زوال اندیشه‌های آمریکایی دارد. او بلوم نقل می‌کند

اندیشه

وحید سهرابی فر ، مترجم کتاب اخلاق و اصالت در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

آزادی به‌سمتی حرکت می‌کند که خود ویرانگر است



می‌خواهد تلنگری بزند و بگوید این ندای درون شما حاصل مسائل اجتماعی است که دارد ولی به جای اینکه واقعی باشد حاصل نسبی‌گرایی و ذهنی‌انگاری اخلاقی است که مدام به سوی شما آمده و گویی شما این را به شکل واقعیتی نامرئی قبول کرده‌اید. آیا این تبیین درست است؟ یعنی چیزهایی که فکر می‌کنید ندای درونی شماست هم از نسبی‌انگاری همین جامعه کمتر اصالت پیدا کرده به وجود آمده است و خود این به شکلی در مقابل آن اصالت حقیقی قرار می‌گیرد.

بله، به این معنا که در فردگرایی حداکثری و نسبی‌گرایی که وجود دارد فرد گمان می‌کند تصمیمی را به‌تنهایی گرفته‌است که می‌خواهد از آن دفاع کند و اسمش را اصالت می‌گذارد ولی آن تصمیمی که شما فکر می‌کنید به‌تنهایی گرفته‌اید هم تصمیمی نیست که به‌تنهایی گرفته‌باشید. گویا شما از یک بافت اجتماعی به بافت اجتماعی دیگر و از گروهی به گروهی دیگر کوچ کرده‌اید.

اگر فردی امروزی فکر می‌کند خود هستم که این حلقه را در گوشم یا در دماغم می‌کارم و می‌خواهد بگوید این تصمیم من است و من از این تصمیم دفاع می‌کنم و من خوشترم را محقق می‌کنم ولی همین که گمان می‌کنید خیلی اصیل است و کاملاً از درون شما می‌جوشد هم در کانتکسی شکل گرفته‌است و شما از کانتکس اکثریت عبور می‌کنید و به کانتکس اقلیت می‌روید و همچنان یک دیگری و بافتی وجود دارد که در آن بافت شما راغب می‌شوید آن کار را انجام بدهید. بدون بافت و کانتکس اساساً چیزی رخ نمی‌دهد. آنکه فکر می‌کند بسیار اصیل است و اصیل‌رقتار می‌کند هم با‌تحت‌تاثیر یک بافتی است.

تیلور می‌گوید برای اینکه ثابت کنید احساس اخلاقی شما اخلاقی است بیش از اینکه در ذیل فلسفه اخلاق یا امر اخلاقی باشد در وضعیت فعلی بیشتر به سمتی می‌رود که احساسات شما کنش‌دار و وقتی به آن سمت می‌رود می‌خواهید تباری اخلاقی برایش بسازید نوعی بر ساخت به نام ذهنی‌انگاری اخلاق درست می‌کنید.
بله و در نهایت دغدغه مهم این است که اگر تصور درستی از ذات بشر داشته باشیم، هم از حیث اجتماعی او و از حیث ذات دیالکتیکال و گفت‌وگویی او، می‌شود به چهارچوبی اجتماعی رسید و باهمان استدلالی که در مورد اتمیسم اجتماعی نقل کردیم، این چهارچوب اجتماعی را پاس بداریم. گاهی آزادی دغدغه مهمی است. چه آزادی بیان و چه آزادی عقیده و… ولی نباید این آزادی به جایی برسد که سرشت ما را هم دچار مشکل کند و با چهارچوب وجودی ما سازگار نباشد.

تیلور اسم این شکل را خود ویرانگری می‌گذارد. لطفاً این خود ویرانگری را هم توضیح دهید.
ظاهر ما جز این است که ما آزاد هستیم و هر طور که فکر می‌کنیم و مناسب می‌بینیم زندگی می‌کنیم ولی ممکن است این آزادی در جاهایی به بنیان‌های وجودی خود مانسب بگویم از دوره‌های تاریکی در قرون وسطی که به اولیه‌ترین و نخستین آزادی‌های مهم و تعیین‌کننده‌ای از وجود خود را نادیده بگیریم و به وجود خود آسیب بزنیم و متأسفانه این چیزی است که اتفاق می‌افتد.

ظاهر تیلور معتقد است که در درون خود انسان‌ها اصالت‌ها و ارزش‌های اخلاقی وجود دارد که اگر جمعی تر دیده شود و اگر خیر عمومی برایش شود بخش زیادی از بحران‌هایی که ذیل عقل ابزاری یا فردگرایی یا آزادی بررسی کرده‌ایم کمتر می‌شود و ما می‌توانیم وارد گفت‌وگو شویم و این گفت‌وگو‌ها می‌خواهد مناسبات جمعی تری را ببینند و در نتیجه خود ویرانگری‌ها کمتر خواهد شد.

اگر در سیر تاریخی ببینیم جریان‌که بیشتر قالب است یعنی جریان لیبرالیسم که به یک سری آزادی حداکثری قائل است از چه سرشوت و سرگذشتی به‌دست آمده‌است، شاید بتوانیم بگوییم از جذایب‌های تیلور همین نگاه انتقادی‌اش است. او سراغ جریان‌های مختلف فرد به‌پا داده‌نمی‌شد و علایح فضای بازی وجود نداشت و بعدتر به رویکردی رسیدیم که آزادی را در حداکثر معنای خود تعریف می‌کند و می‌توان ریشه‌های این را در دوره‌های روشنگری و نرد فیلسوفان رهگیری کرد. امروز وقتی می‌بینیم آزادی به سمتی حرکت می‌کند که خود ویرانگر است این نیازمند یک آسیب‌شناسی است.

اینجا چالش وجود دارد. وقتی کسی مثل تیلور از خیر جمعی صحبت می‌کند مفهوم بسیار خوب و جذابی است. ولی این خیر جمعی که چهارچوب اجتماعی باید براساس آن تنظیم شود چیست؟ آیا ایجماع یا اکثریت قابل توجهی می‌توانند روی چستی این خیر جمعی اتفاق کنند؟ طرف مقابل مدام نگران از این است که این خیر جمعی و اولویت بخشیدن به چهارچوب اجتماعی زمینه‌ای بشود برای بازسازی نوعی دیکتاتوری و محدودیت و داد دست رفتن دستاوردهایی مثل آزادی. لذا این دیالوگ همچنان برقرار است که فرد باشد یا جامعه و اگر قرون وسطی که به اولیه‌ترین و نخستین آزادی‌های جمعی چه تعریف و مصادیقی دارد؟

تیلور اشاره می‌کند که وقتی در مورد اصالت صحبت می‌کنیم باید به گونه‌ای استدلال کنیم که شکل خیر عمومی بیش از اینکه دستوری باشد بتواند برگردد و نداهای درون را بگیرد و نداهای درون را به سمت جمعیتی خیرخواه هدایت کند؟
همین هم کار ساده‌ای نیست. راهکاری اولیه است ولی باید دید در عمل چقدر می‌شود این کار را انجام داد به‌خصوص الان که جوامع پوربزه در غرب بسیار متکثر و متنوع شده‌است و جمع کردن وجه اشتراکی بین همه اینها کار آسانی به نظر نمی‌رسد.

فرهنگ اصالت و اینکه شما باید خوشتر خویش را محقق کنید و اینکه اگر شما براساس ایده‌آل و الگو و فهم شخص دیگری زندگی کنید، در حقیقت زندگی دیگری را محقق

شنبه ۳۱ تیر ۱۴۰۲ شماره ۳۹۱۸

۱۳

می‌کنید نه زندگی خود را و زندگی شما بعد از ۷۰ و ۸۰ سال زندگی و Y است نه زندگی خود شما و همین باعث می‌شود افراد از جنبه‌های مختلف در جامعه حضور پیدا کنند و جریان‌های مختلفی وجود دارد و جمع کردن همه اینها براساس یک چیز درونی و فردی مثل ندای درون که چندان آنجکتیو نیست کار دشواری است.

می‌شود اینجا نقدی به تیلور داشت که هنوز خوشبینانه به فلسفه پست مدرنی که شکل گرفته نگاه می‌کند و فکر می‌کند در این عصر پست مدرن می‌توان به این فضا شکل داد. آیا تیلور تنها فضا را برای بیشتر دیدن ترسیم می‌کند و خود او هم چندان خوش بین نیست؟

به‌طور مثال عرض می‌کنم. تیلور در عصر سکولار تعبیری با عنوان take یا برداشت دارد. چیزی که تحت عنوان نظریه حذف و نگاه قرن ۱۹ و ۲۰ از علم وجود دارد این است که دین را امری غیرمعتبر و غیراصیل و ساختگی می‌داند و با بیان‌های مختلف می‌خواهد دین را کنار بگذارد، حال یکی با تکامل و دیگری به نوعی دیگر و فروید به نوعی و مارکس به نوعی دیگر هر کدام دین را ساختگی و مصنوعی می‌دانند که دوره‌اش به سر آمده و باید کنار بگذاریم. در نقد اینها تیلور می‌گوید تصویری که شما از عالم ارائه می‌دهید یک برداشت است و می‌شود برداشت‌های دیگری ارائه کرد و برداشت شما متن واقع عالم نیست و یک برداشت است. چیزی شبیه image که ویتگنشتاین می‌گوید.

پیتر برگر هم چیزی مشابه با خود سکولار یسم دارد.

این نقد به سکولاریسم وجود دارد که این نظریه در اروپا اتفاق افتاده است و پیتر برگر با تعمیم آنچه در اروپا رخ داده قسمت‌های دیگر جهان مخالف است. او در نهایت می‌گوید ما در دو جا بیشتر سکولار یزاسیون نداریم، یکی اروپای غربی است و دیگری در دپارتمان‌های دانشگاهی و علوم انسانی‌ها و در این دو جا چنین اتفاقی می‌افتد و در باقی نقاط دنیا شواهدی از سکولار یزاسیون وجود ندارد.

به بحث خودم برگردم تیلور امکان گفت‌وگو را منتفی نمی‌داند و از طریق ایده گادامر، معتقد است می‌شود به همدیگر نزدیک شویم و می‌شود ملاک‌هایی را در پیش بگیریم و در جایی در مقاله سیاست‌شناسی‌های مقایسه‌ای می‌کند. مثال او در مورد موسیقی است و می‌گوید آیا ما ملاکی داریم و می‌توانیم در مورد موسیقی‌های مختلف دآوری کنیم؟ مثلاً کار موتزارت و باخ را که در سنت غربی کارهای فاخری محسوب می‌شوند با موسیقی ساده‌ای که مثلاً در قبیله‌ای آفریقایی بازسازی ابتدایی نواخته می‌شود می‌توان دآوری کرد؟ چطور باید این دو کار را دآوری کرد؟ شاید موتزارت و باخ برای آن آفریقایی جذاب نباشد. شاید موتزارت به گوش ما فاخرتر و زیباتر می‌آید. آیا می‌توان ملاکی ارائه کرد؟ در نهایت پیشنهاد او گفت‌وگوی بیشتر است. اینکه ما بیشتر به جهان‌های متمدنی ورود پیدا کنیم و با هم بیشتر آشنا شویم و از خلال فهم مشترکی که حاصل می‌شود بتوانیم به مقصدی واحد نزدیک شویم.

به تعبیر تیلور باید به جای اینکه یکسره جنگ کنیم تا دین در مدرنیته به پایان رسد یا برعکسش را مطرح کنیم، دین را در چهارچوب گفت‌وگوی خود و از آن سو اشکالی را که مدرنیته به آنها شکل داده در افقی در نظر بگیریم. در گفت‌وگویی که بین اینها استفاده می‌شود شاید این دین بتواند بسیاری از ضعف‌های لیبرالیسم را پوششش دهد و حتی در برخی موارد جایگزین شود. مثلاً در حوزه فردگرایی شاید بتوان تقویسمری از دین ارائه داد که ضعف‌های فردگرایی در لیبرالیسم و خود ویرانگری را پوششش دهد. در غیر این صورت درگیری دائم بین اینها روند خود ویرانگری را ادامه می‌دهد.

عصر سکولار، سه معنا از امر سکولار را مطرح می‌کند. یکی اینکه سکولار یعنی افول باور دینی. معنای دیگر سکولار را به‌معنای جدایی نهاد دین از نهاد سیاست است و این معنا از امر سکولار هم برای ما آشناست. معنای سوم که ایده خود تیلور و مساله‌ای قابل توجه مهم است اینکه امر سکولار یعنی ما به وضعیتی می‌رسیم که در آن دین، گزینه‌ای در کنار سایر گزینه‌هاست. یعنی فضای جامعه گشوده‌است و گزینه‌های مختلفی وجود دارد و گزینه‌های دینی هم حضور دارند و در کنار هم و با هم پیش می‌روند. در هر فضایی گزینه‌های دینی و غیر دینی هم دارند، مثلاً در آموزش و پرورش و در یک فضای آزاد با گفت‌وگو با هم پیش می‌روند.

مشابه مفهوم سکولارزه از نزد برخی دیگر از فیلسوفان هم داریم، مثل هابرماس یا ایده پاساسکوف که تیلور هم در جاهایی از اصطلاح پاساسکولار استفاده می‌کند. به این معنا که ما به دوره‌ای وارد شده‌ایم که در آن دوره نه علم باید در پی حذف دین باشد و نه دین در پی حذف علم باشد، بلکه اینها باید در یک در فضای مسالمت‌آمیز و گفت‌وگویی با هم زیست مشترک داشته باشند و هرچه با هم بیشتر گفت‌وگو کنند به درک متقابل بهتری خواهند رسید. آنجا پیشنهادهایی که شما ارائه کردید مثل اینکه دین کمبودهای لیبرالیسم را پوشش می‌دهد آن وقت می‌تواند محقق شود یا ساخت‌های وجودی انسان را که در این نگاه مورد غفلت واقع شده در این گفت‌وگو می‌توان نشان داد و از آن سو دستاوردهای دوره مدرن هم می‌تواند آورده‌هایی برای فهم دینی ما داشته باشد؛ از جمله به‌رسمیت شناختن آزادی‌های فرد و اعتبار بخشیدن به برخی از یافته‌های درونی که این هم مساله مهمی است.

به‌نظر من یکی از درس‌هایی که می‌توان در فهم دینی گرفت با‌دان دین بیشتر به یافته‌های درونی ماست. در متن دینی ما مجال‌ها به این مساله توجه‌شده‌در حدیثی از پیامبر آمده که شخصی نزد پیامبر می‌آید و سوال می‌کند بر یانیک چیست؟ حضرت پاسخ می‌دهند وقتی کاری انجام‌دادی بین از این کار حسن خوبی داری یا نه؟ از خودت خرستندی که این کار را انجام داده‌ای یا نه؟ خیر، کاری است که وقتی انجامش می‌دهی بعش خود از خودت راضی هستی. این یک ملاک است. «الإنسان علی نفسه بصيرةٌ آدم خودش به خودش نگاه‌آگاه است. می‌توان شواهد زیادی بر این ماجرا ذکر کرد. درحالی‌که در صورت‌بندی و چهارچوب‌بندی دینی امروز ما وزن قابل توجهی برای یافته‌های درونی فرد قائل نمی‌شویم. البته در قرائت رسمی این طور است و نزد عرفا توجه به یافته‌های درونی بیشتر است.

به تعبیری تیلور به ما تلنگر می‌زند که می‌شود ارزش‌های اخلاقی دین را جدی گرفت و در جمع از آن استفاده کرد و جنبه فردگرایی به آنها نداد و همین‌ها می‌تواند در افقی ما را به جمعی خیرخواه برساند نه جمعی خود ویرانگر. به‌عنوان کسی که روی تیلور کار کرده است به‌نظر شما ایده‌های تیلور در داخل کشور ما جا افتاده است یا نه؟ آیا تیلور در جامعه ما دیده شده است؟

آن‌طور که یابده نه دیده نشده‌است. البته کم‌وبیش کارهایی انجام می‌شود. من و دیگرانی مطالبی نوشته‌ایم و ترجمه‌هایی از برخی از کارهای تیلور ارائه شده‌است. هگل و جامعه مدرن، زندگی فضیلت‌مند در عصر سکولار و برخی از دیگر کار‌های او چاپ شده‌اند ولی به‌نظر من جا دارد تیلور بیشتر وارد فضای فکری ما شود. ظرفیت بیشتری وجود دارد تا به خوراک فکری و موضوع بحث و گفت‌وگو‌های ما تبدیل شود. وقتی من به سراغ تیلور رقتم انگیزه مهم من این بود که احساس می‌کردم دیدگاه‌ها و دغدغه‌های او با چالش‌ها و ترجمه‌های فکری جامعه ما نسبت خوبی برقرار می‌کند. هر کسی باید به مسائل جامعه خود اولویت بدهد و درمورد تیلور مدرنیته و دین بحث اصلی است و این چالش‌ها در جامعه ما هم وجود دارد. چه بحث‌های سیاسی او و چه مباحثش در حوزه فلسفه اجتماعی و چه بحث‌های اخلاقی‌اش تماماً قابل استفاده است و من امیدوارم تیلور در فضای فکری ما حضور بیشتری پیدا کند که یکی از راه‌های آن گسترش تالیف‌ها و ترجمه‌ها است.